شهلا لاهیجی با اشاره به تبعات انتخابات اردیبهشت‌ماه؛

# روحانی ناامید و ناامیدترمان می‌کند

مهرداد بیگ‌وان

**محمد تاج‌الدین – فاطمه روشن** – مصاحبه با شهلا لاهیجی همیشه جذاب است. او صحبت‌هایی که در ذهن ما می‌گذرد را فریاد می‌زند و ترسی ندارد. نام او با سانسور عجین شده و محال است با او صحبت کنید و پای سانسور به میان نباشد. عمرش را در ادبیات و صنعت نشر گذرانده اما هم سیاست می‌داند و هم حقوق. فعال اجتماعی است و برای تعالی جایگاه زنان می‌جنگد. می‌گوید این روحانی، روحانی پیش از انتخابات نیست و روزبه‌روز همه را ناامیدتر می‌کند. لاهیجی مهم‌ترین وظیفه روحانی را اجرای قانون اساسی می‌داند و استناد به آن. «روحانی با مردم روراست باشد، اگر نمی‌تواند بگوید نمی‌توانم و همه را راحت کند.»

وضعیت نشر را وخیم می‌داند و دلیلش را بی‌اهمیتی کتاب برای مسوولان. معتقد است تا وقتی ایران عضو قانون کپی‌رایت جهانی نشود نشر ما تغییری نمی‌کند. او کتاب ناطق حال و روز نشر بعد از انقلاب است.

شاید برای معرفی بهتر شهلا لاهیجی باید سراغ مقدمه کتاب «علیه سانسور» برویم. آنجا که ابراهیم نبوی او را این‌طور تصویر می‌کند: «وقتی در مورد مردم و حضور عجیب آنان حرف می‌زند بغض گلویم را می‌فشارد و تا یک قدمی گریه پیش می‌روم. بعد فکر می‌کنم یعنی واقعا من اینقدر راحت تحت‌تاثیر لحن صدا قرار می‌گیرم؟ بله، او می‌تواند با نحوه سخن گفتن ما را قانع کند. آیا تمام استدلال‌هایش را قبول دارم؟ نه، طبیعتا نه. صدایش طنین دارد و معمولا چنان سخن می‌گوید انگار تمام حقیقت از آن است. به این می‌گویند لحن حق به جانب. و مگر کسی هست که تلاش نکند با استفاده از لحن، ذهن و گوش دیگران را تسخیر کند؟»

**شما تقریبا از ابتدای انقلاب وارد عرصه نشر شدید، این سال‌ها بر شما چگونه گذشت؟**

من شهلا لاهیجی ۳۵ سال است که مدیر انتشارات «روشنگران و مطالعات زنان» هستم. تقریبا هر چند سال یک‌بار وزیری جدید و به ظاهر تحولی جدید دیده‌ام ولی از همان سال اولی که ناشر شدم تا به امروز یک روز خوش نداشتم.

زمانی که ناشر شدم، سید محمد خاتمی وزیر ارشاد بود. چون زمان جنگ بود طبیعتا ما دچار محدودیت‌های اقتصادی بودیم. بنابراین در ابتدا سالی تنها یک کتاب چاپ می‌کردم. همان یک کتاب هم باید مورد موافقت «نمی‌دانم کی» قرار می‌گرفت. ما هیچ وقت آن طرف میز را نمی‌شناختیم. همان زمان یک کتاب ترجمه داشتیم، مربوط به مبارزات زنان آلمان از ۱۸۶۳ تا زمان هیتلر و سپس روند تاثیرگذاری زنان در روی کار آمدن او . سوسیال‌دموکرات‌ها با وجود اینکه رای زنان را گرفته بودند وقتی مردها از جنگ برگشتند همه زن‌ها را از کارخانه‌ها بیرون کردند. این اولین ناروی سیاسی بود که زن‌ها به ازای رای دادن‌شان خوردند چون سوسیال‌دموکرات‌ها را زنان بر سر کار آوردند. چیزی مثل اتفاقی که ما زن‌ها در انتخابات ۹۶ تجربه کردیم. از این شباهت‌ها که بگذریم برای این کتاب که ۳۴ بند کاغذ می‌خواست مجبور شدم چهاربار مقدمه‌ای که خودم درباره اشتغال زنان نوشته بودم را عوض کنم. هربار کتاب می‌رفت و توسط «نمی‌دانم کی» بررسی می‌شد و دوباره برگشت می‌خورد. به هرحال چندین بار مقدمه عوض شد تا یک کتاب ۳۴ بندی به چاپ رسید.

آن کتاب تنها کتاب منتشر شده آن سال انتشارات ما بود. آن زمان کاغذ پیدا نمی‌شد، حتی در بازار آزاد. اگر هم بود، ما بلد نبودیم تهیه کنیم. به همین جهت تا قبل از پایان جنگ، سهم‌مان سالی یک کتاب بود. اما همان وقت من متوجه نکته بسیار دلهره‌آوری شدم؛ اینکه در قانون اساسی ما نوشته شده هیچ کتابی نباید قبل از چاپ بازنگری شود.

پس چرا ما باید کتاب‌مان را بدهیم که روی آن صحه بگذارند؟ چه فرمول و قانونی است؟ با یکی از مسوولان صحبت کردم و او گفت ما به شما مشاوره می‌دهیم که شما بعدا گرفتار نشوید و پس از چاپ کتاب را خمیر نکنید. مگر ندیدید چه اتفاقی برای فلان ناشر افتاد؟ این اما برای من قانع‌کننده نبود چون تا حدودی قانون می‌دانستم. طبیعی است به لحاظ حقوقی کسی نمی‌تواند از قانون اساسی تخطی کند ولی ما در جنگ بودیم و هیچ‌کس توان مجادله با مسوولان را نداشت. اگر اعتراضی می‌کردیم می‌گفتند حرف شما برخلاف مصالح ملی است، درنتیجه ما هم هیچی نمی‌گفتیم.

کشور در حالت بحرانی بود، مردم گرفتاری‌های معیشتی داشتند، مساله مهاجرت مردم جنگ‌زده بود، کوپن‌بندی و مشکلات ریز و درشتی که گریبان مردم را گرفته بود و اصلا جایش نبود که حرف زد. در نتیجه فعالت جدی من سال ۶۷ یعنی پس از جنگ آغاز شد. ما آن سال نتواستیم در جشنواره بین‌المللی تهران شرکت کنیم که البته هیچ ربطی به نمایشگاه بین‌المللی حالا ندارد. ما یک سالن داشتیم. ۴۰ ناشر بودیم و غرفه‌ها را تقسیم‌بندی کرده بودند. همه چیز هم مجانی بود، سالن و غذا و حتی چایی‌مان. در حقیقت میخواستند ما را تشویق کنند. من شش کتاب داشتم و خیلی با انرژی آنجا را تزیین کردم. به خاطر دارم آیت‌الله خامنه‌ای آن زمان رییس‌جمهور بودند و در غرفه ما حضور پیدا کردند و از آنجایی که من تنها ناشر زن بودم مدتی ماندند و کتاب‌ها را دیدند.

■ **کدام دوره را بهترین یا بدترین روزها برای نشر می‌دانید؟**

از آن زمان تا به حال با پستی‌وبلندی‌های بسیاری روبه‌رو بوده‌ایم. دوره‌هایی خیلی بد بود و دوره‌هایی که با وجود اینکه به نظر می‌رسید باید خیلی بد باشد اما آن‌قدر نبود. مثلا به یاد دارم در انتهای وزارت میرسلیم، آقایی مسوول اداره کتاب بود که به سخت‌گیری مشهور بود و حرف‌های زیادی پشت سرش میزدند که فردی امنیتی است. البته به نظرم این حرف‌ها بیشتر شایعه بود.

■ **باورتان می‌شود به «آینه‌های روبه‌رو» مجوز نمی‌دادند. بعد از دو ماه روی صحنه بودن در تئاتر شهر و بعد از ۳۵ سال از چاپ اول آن. ماجرای آن مربوط به ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ است یعنی یک روز پیش از انقلاب مردم ایران. می‌گفتند این جملات باید عوض شود. من به هیچ وجه به کارهای بیضایی دست نمی‌زنم. (با تاکید) به هیچ وجه به خودم اجازه نمی‌دهم یک کلمه از کارهای بیضایی را تغییر دهم. حق ندارم. اجازه ندارم. برای کسی که هنوز درخشان‌ترین چهره هنرهای نمایشی ماست چنین دخالتی در کارهای هنری‌اش بکنم.**

■ **هیچ وقت اتفاق افتاد که با مسوولان در مورد سانسور مناظره کنید؟**

به یاد دارم زمانی که آقای حمیدزاده مدیر اداره کتاب بودند، برنامه‌ای بود به نام رادیو گفت‌وگو. قرار بود راجع به مسایل کتاب صحبت کنیم، ایشان خودشان نیامدند به جایشان یک خانمی که اتفاقا ناشر بودند اما از نوع پرورشی فرستادند. این خانم می‌گفت اصلا برای چی رمان چاپ شود؟ من فلج شده بودم!

چگونه می‌توانستم جواب ناشری را بدهم که می‌گفت رمان به چه درد می‌خورد. اصلا نمی‌فهمید تعریف رمان چیست.

نمی‌فهمید چرا از زمان دن‌کیشوت رمان به عنوان یک آنالیزور اجتماعی شناخته شده، حالا با رمان‌های سیاسی و تاریخی که وقایع مهم دنیا را روایت می‌کند کاری ندارم اما با تفکری که می‌گوید اصلا رمان نیاز نیست و فقط به کتاب‌های دینی نیازمندیم، مشکل داشتم.

همیشه پشت میکروفن رادیو در پاسخگویی توانا هستم اما آن روز ماندم که چه چیزی جواب بدهم بعد هم به او گفتم اگر فکر می‌کنید رمان چیز بیخودی است من اصلا شما را ناشر نمی‌دانم و برای شما متاسفم.

حتی در کتاب مقدس ما هم قصص قرآنی وجود دارد؛ در دیگر کتاب‌های ادیان هم همین‌طور. کل اسطوره‌های دنیا بر اساس داستان به وجود آمده‌اند. چطور کسی می‌تواند بگوید ما به رمان نیاز نداریم.

شاید اصلا تعریف رمان را نمی‌داند. هر حال در این سال‌ها و پس از دیدن پستی و بلندی‌ها و کشف و شهودها نتیجه گرفتم که نشر ما بیمار و این بیماری روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود.

■ **شما همیشه در گفت‌وگوهایتان از خلاء قانون کپی‌رایت صحبت کردید. آیا امیدی هست ایران به عضویت این قانون جهانی درآید؟**

در هیچ جریان جهانی جایی نداریم. نویسندگان ما در هیچ جای دنیا شناخته‌شده نیستند. همان‌طور که شنیدید امسال انتقاد مستقیمی به ایرانی‌های حاضر در نمایشگاه فرانکفورت کردند یعنی علنی به آنها گفتند شما دزدان فرهنگی هستید.

سه سال است که از خجالت شنیدن چنین حرف‌هایی در نمایشگاه فرانکفورت شرکت نمی‌کنم. با اینکه ۱۰ سال است مهمان نمایشگاه بودم اما سه سال است که نمی‌روم به این دلیل که با خودم فکر می‌کنم بروم آنجا برای عرضه چه چیزی؟ حقوق کتاب را بدهم؟

برخی از ناشرها این کار را می‌کنند و دل‌شان هم خوش است که حقوق کتاب را داده‌اند ولی این هیچ ضمانت اجرایی ندارد.

ما قانون کپی‌رایت نداریم. این قانون لازمه‌اش این است که دولت‌ها به آن بپیوندند. کار مردم نیست. باید مجازات قانونی داشته باشد. گفتند ناشرها نمی‌خواهند عضو کپی‌رایت جهانی شویم اما این حرف بی‌ربطی است.

سالی که آقای خاتمی انتخاب شد من و آقای کیائیان به نمایشگاه فرانکفورت دعوت شدیم. آنجا سه ساعت با رییس نمایشگاه صحبت کردیم که به هیچ‌کس بیشتر از پنج دقیقه برای حرف زدن نمی‌داد. برای او توضیح دادیم چقدر ضروری است که ما عضو کپی‌رایت جهانی شویم.

او به ما گفت عضویت در کپی‌رایت باید از طریق دولت شما باشد.

به او گفتیم بسیاری از ناشرها به دلیل محدودیت در انتقال پول در سیستم بانکی مشکل دارند چون آن زمان مثل حالا نبود که انتقال پول راحت باشد. گفتند ما به نمایشگاه کتاب تهران خواهیم آمد و صحبت می‌کنیم.

آن سال به نمایشگاه آمدند، درخواست کرده بودند من هم در جلسه حضور داشته باشم که مدیران نمایشگاه نپذیرفته بودند و بعد به من گفتند متاسفانه به جایی نرسیدیم.

■ **در هیچ جریان جهانی جایی نداریم. نویسندگان ما در هیچ جای دنیا شناخته‌شده نیستند. همان‌طور که شنیدید امسال انتقاد مستقیمی به ایرانی‌های حاضر در نمایشگاه فرانکفورت کردند یعنی علنی به آنها گفتند شما دزدان فرهنگی هستید. سه سال است که از خجالت شنیدن چنین حرف‌هایی در نمایشگاه فرانکفورت شرکت نمی‌کنم. با اینکه ۱۰ سال مهمان نمایشگاه بودم اما سه سال است نمی‌روم به این دلیل که با خودم فکر می‌کنم بروم آنجا برای عرضه چه چیزی؟ حقوق کتاب را بدهم؟**

بود، ما یک کتاب داشتیم درباره نقد ادبی به نام «حلقه انتقادی». به یاد دارم در نمایشگاه‌ها هروقت آقای وزیر از جلوی غرفه ما رد می‌شد می‌گفت این کتاب عجب کتاب خوبی است اما همان زمان اداره‌ای که از ما کتاب می‌خرید اصلا به آن کتاب توجهی نداشت. نمی‌دانم مشکل کجا بود! می‌خواهم بگویم ۳۵ سال است که به عنوان ناشر کار می‌کنم و حتی یک روز نبوده که بی‌دغدغه، بی‌دردسر و با آرامش کار کنیم.

چون من علاوه بر ناشر بودن خودم هم کار تحقیقی و نگارش می‌کنم که حتما نیازمند این است که دغدغه ذهنی، کاری و مالی نداشته باشم. در این سال‌ها هرطور بوده با دغدغه مالی کنار آمده‌ام، از هیچ وزارتخانه و دولتی کمکی نگرفته‌ام و به هیچ وجه وام‌دار کسی نیستم اما نگرانی‌ها و مخالفت‌هایم با سانسور همیشه بوده، آن هم سانسوری که مغایر با قانون اساسی است.

یک بار از طرف ارشاد به من گفتند بیا قانونی برای سانسور آماده کرده‌ایم آن را بخوان، گفتم مگر می‌شود سانسور را قانونی کرد؟! گفتم قیچی را می‌دهید دست ما؟

■ **در دوره آقای روحانی وضعیت نشر تغییری کرده است؟**

سیاست‌های کلان تغییری نداشته، هرچند پاسخگویی مسوولان اداره کتاب بهتر شده است. خیلی برای آقای روحانی تبلیغ کردم. با اینکه در ایران نبودم مرتب مقاله نوشتم و فعالیت کردم. اما حیف. من با شوق رای دادم. به این دلیل که باور کردم و حالا متوجه شده‌ام که باید بسیار دیرباور بود و هیچ کس را به راحتی باور نکرد. و این بی‌اعتمادی در نهایت برای کشور و حاکمیت بسیار خطرناک است. اگر مردم به حاکمی نشان اعتماد نکنند، حاکم بی‌مردم تعریفش چیست؟ مردم فراموش‌شان می‌کنند و عواقب این کار بر عهده آنان است مثل اتفاقی که در سال ۸۴ برای اصلاح‌طلبان افتاد. اگر یادتان باشد سالی که اصلاح‌طلب‌ها در مجلس اعتصاب کردند از طرف مردم حمایت نشدند؛ همان مردمی که برای آنها همه کار کرده بودند. چون فهمیدند اصلاح‌طلب و رییس‌جمهور اصلاح‌طلب یک واژه نمایشی است و به حرفی که زمان انتخابات می‌زند عمل نمی‌کند.

■ **آقای روحانی ای کاش ای کاش اعلام می‌کردند نمی‌توانم. چه می‌شد؟ شجاعت نه گفتن خیلی بیشتر از بله گفتن است. من انتظار صداقت و انجام وعده‌ها را داشتم. چیز عجیبی نخواسته‌ایم. یک قانون اساسی داریم آن را اجرا کند و هرگاه به او خرده گرفتند به همان استناد کند. وظیفه قوه مجریه حفاظت از قانون اساسی است. نه اینکه مثل یک ورق پاره دور انداخته شود. وضعیت را که می‌بینیم انگار که قرار است هیچ خبر خوشی به ما نرسد**

■ **به عنوان یک فعال حقوق زنان مطالبات‌تان از آقای روحانی چه بود؟ آیا از حمایت‌تان در زمان انتخابات پشیمانید؟**

ببینید حرف من تغییر در حد یک وزیر نیست. آقای روحانی گفت ما هنوز زنی که شایستگی سیاست باشد نداریم. اطرافیان آقای روحانی را ببینید. آیا سیاستمداری مثل خانم موگرینی یا مرکل داریم؟ می‌دانید مرکل در آلمان چه اصلاحاتی انجام داد؟ باورنکردنی است. اصلاحاتی زیربنایی که تنها به زنان مربوط نیست، موضوعاتی حیاتی. اگرچه در این انتخابات به دلایل انسان‌دوستانه به مشکل برخورد.

مساله تعداد زنان در کابینه نیست، ما زنان شایسته‌ای داریم که از نزدیکان دولت نیستند. اقتصاددانان خوب و مدیران بسیار توانمندی در حوزه‌های کشاورزی و دامپروری داریم. زنانی که در حوزه‌های مهندسی در دنیا حرفی برای گفتن دارند. مساله عدم اجازه و حضور زنان است یا شاید یک جور ترس از زنان.

این رفتار بر اساس یک منطق نیست که حقوق برابر به زنان نمی‌دهند، اساس بر بی‌منطقی است.

■ **کاری که ما می‌کنیم اسمش را هر چیزی بگذارید، صنعت، هنر یا تولید سرنوشتی مثل سایر تولیدات ما دارد به اضافه اینکه ارزش افزوده آن هم خنده‌دار است. یک سال می‌ماند تبدیل به کاغذ باطله می‌شود. ما تنها برای روی پا ایستادن زنده‌ایم. وضع صنعت خصوصی ما هم همین است یعنی کسانی که صنعتی خصوصی دارند سعی می‌کنند بدون کمک رانت‌های دولتی آن را نگه دارند. چون می‌دانند پس از گرفتن رانت درخواست‌های دیگر پیش خواهد آمد و بهتر است این کار را نکنند.**

ترس است. برای این سوال جوابی ندارند. قرار نیست زنان وارد شوند. در حالیکه بخش بزرگی از اقتصاد ایران در دست زنان است. در شهرستان‌ها بیشتر مدیران کارخانه‌ای زن هستند. توانمندی اقتصادی، نخستین قدم زنان است. وقتی به لحاظ اقتصادی توانمند شدید می‌توانید صدایتان را بلند کنید.

به نظر من روشنفکران ایران به واقع روشنفکر نبودند همان‌طور که اصلاح‌طلبان ما به واقع اصلاح‌طلب نبودند. این دو نبود اندیشه کشور ما را بسیار تنزل داده و گاهی وقت‌ها حرف‌هایی زده می‌شود که آدم تعجب می‌کند.

به هرحال به نظر من آقای روحانی که تقریبا ناامیدمان کرده و مرتب ناامیدترمان می‌کند. مبادا کسی فکر کند ما خودمان را به آقای روحانی فروختیم، نه ما امید بستیم و چه بد که ایشان با ما بد کردند و ما را فریب دادند.

■ **مشخصا انتظارتان چه بوده که برآورده نشده است و باعث ناامیدی‌تان شده؟**

قانون اساسی! ما چیزی بیشتر از آن نخواسته‌ایم. نه قانون اساسی و نه حقوق شهروندی هیچ کدام اجرا نشده. مگر حقوق شهروندی را اجرا کرد؟ ببینید اصلا صحبت از زنان نیست، من از حقوق شهروندی پسرم هم همانقدر دفاع می‌کنم که از خودم دفاع می‌کنم. به کدام قول‌شان عمل کردند؟

ناامید نیستم معتقدم کسی که دروغ بگوید مجازات می‌شود. مجازات سیاستمدار از طرف مردمی است که او را باور کرده‌اند. مگر اینکه فکر کند این پایان کار است و به فکر آینده‌اش نباشد.

سال دوم ریاست‌جمهوری آقای خاتمی بود. از طرف دفتر ایشان نامه‌ای آمد که نظرتان راجع به دو سال ریاست‌جمهوری ایشان چیست؟ آیا ایشان توانسته‌اند به وعده‌شان عمل کنند؟ آن زمان تازه مخالفان به خود آمده بودند و شروع به اعتراض کردند. مدام طفره رفتم. با اینکه روزنامه‌هایی تازه آغاز به کار کرده بودند اما مسایلی هم روزانه پیش می‌آمد مثل مسایل دانشگاهی، دستگیری عبدالله نوری، محسن کدیور. مخصوصا محدودیت تجمع‌ها.

■ **به فکر راه‌اندازی آژانس‌های ادبی نیفتادید؟ در سال‌های گذشته چند آژانس ادبی آغاز به کار کردند اما به هر دلیل موفق نبودند.**

بله به این دلیل که باید فکر کنید آژانس را برای چه چیزی می‌خواهید؟ آژانس یعنی ارتباط. نقاش‌ها و حتی موسسات بزرگ مد هیچ وقت خودشان نمی‌روند بازاریابی کنند. آژانس ادبی هم چنین چیزی است. آژانسی که با دنیا در ارتباط باشد در این قواعد است.

اما برای کتابی که تیراژش ۲۰۰ جلد شده آژانس ادبی چه فایده‌ای دارد؟ در ایران هیچ کس دغدغه فرهنگ ندارد. این مساله مرا دیوانه می‌کند یعنی فکر می‌کنم در این ماجرای درگیری‌های سیاسی اجتماعی ما و جهان، فرهنگ قربانی شده است.

فکرش را بکنید «درباره آزادی» جان استوارت میل کتابی است که در تمام دنیا کسانی که به مقوله‌های اجتماعی و دموکراسی علاقه‌مندند آن را می‌خوانند اما در ایران تیراژش ۲۰۰ نسخه است. البته هیچ وقت به دنبال کتابی که صرفا پرفروش باشد نبوده‌ام. همیشه فکر کردم کتاب من باید به خواننده آگاهی بدهد. کتاب‌های بیضایی را هم به همین دلیل چاپ می‌کنم.

■ **وضعیت صنعت نشر را چطور می‌بینید؟**

اگر نشر را یک صنعت بدانیم این صنعت در حال اضمحلال است. خیلی‌ها می‌گویند به خاطر اینترنت و فضای مجازی است. به نظر من این‌طور نیست. بسیاری از نویسنده‌های ما به محض اینکه متوجه می‌شوند کتاب‌شان ممنوع است آن را در اینترنت عرضه می‌کنند. طبیعتا چون کتاب سانسور ندارد خواننده بیشتری پیدا می‌کند. هیچ جای دنیا کتاب مجازی باعث تعطیلی کتاب کاغذی نشده، ما هم کتاب مجازی تولید کرده‌ایم از سه موسسه.

مخاطبان می‌توانند از روی کامپیوتر بخوانند یا صوتی گوش بدهند. که اتفاقا خیلی هم با استقبال روبه‌رو شده‌ایم. موضوع این است که اصلا قرار است کتاب قربانی شود. نه‌تنها کتاب، درباره سینما و دیگر بخش‌های تصویری و هنر هم همین‌طور است. یکی از مهم‌ترین علت‌های از بین رفتن صنعت نشر بی‌اهمیتی آن برای مسوولان است. اینکه با محدودیت‌های فراوان مواجه است از اهمیت زیاد آن نیست بلکه از بی‌اهمیتی‌اش است.

۱۰ سال برای چاپ کتاب «باید حرف‌های دیشبم رو جدی می‌گرفتی» جنگیدم. فکر می‌کنم تنها سماجت من بود که بالاخره توانستم کتاب را از چنگ بررس‌ها بیرون آورم. دردآور است. «عشقه» کتاب رحمانیان هم همین‌طور. هر کسی باشد رها می‌کند اما من خودم به ارشاد می‌روم و صحبت می‌کنم، حتی گاهی تندی می‌کنم. یک بار یکی از آقایان ارشاد به من گفت هر وقت شما می‌آیید اینجا ما می‌گوییم ای خدا باز هم این آمد، هر وقت می‌آید برای ما دردسر ایجاد می‌کند.

باورتان می‌شود به «آینه‌های روبه‌رو» مجوز نمی‌دادند. بعد از دو ماه روی صحنه بودن در تئاتر شهر و بعد از ۳۵ سال از چاپ اول آن. ماجرای آن مربوط به ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ است یعنی یک روز پیش از انقلاب مردم ایران. می‌گفتند این جملات باید عوض شود. من به هیچ وجه به کارهای بیضایی دست نمی‌زنم. (با تاکید) به هیچ وجه به خودم اجازه نمی‌دهم یک کلمه از کارهای بیضایی را تغییر دهم. حق ندارم. اجازه ندارم. برای کسی که هنوز درخشان‌ترین چهره هنرهای نمایشی ماست چنین دخالتی در کارهای هنری‌اش بکنم.

کاری که ما می‌کنیم اسمش را هر چیزی بگذارید، صنعت، هنر یا تولید سرنوشتی مثل سایر تولیدات ما دارد به اضافه اینکه ارزش افزوده آن هم خنده‌دار است. یک سال می‌ماند تبدیل به کاغذ باطله می‌شود. ما تنها برای روی پا ایستادن زنده‌ایم. وضع صنعت خصوصی ما هم همین است یعنی کسانی که صنعتی خصوصی دارند سعی می‌کنند بدون کمک رانت‌های دولتی آن را نگه دارند. چون می‌دانند پس از گرفتن رانت درخواست‌های دیگر پیش خواهد آمد و بهتر است این کار را نکنند.

تا اینکه نامه دوم آمد که ایشان اصرار دارند نظر شما را بدانند. چرایش را هم نمی‌دانم. من هم نوشتم تو برای این شغل آمادگی نداشتی. مردم تو را با زور به ریاست‌جمهوری نشاندند و خیلی‌ها دست‌های آلوده‌شان را پشت عبای تمیز تو پنهان کردند. حالا جواب کسانی که سفره‌شان خالی است را چه می‌دهی؟ من به تو رای داده بودم و فکر می‌کردم مشکلات مردم حل خواهد شد، تنها حرف از زنان نیست. بیا و از این سمت برو کنار و با مردم صادق باش و بگو نمی‌توانم. الان هم درباره آقای روحانی ای کاش ای کاش اعلام می‌کردند نمی‌توانم. چه می‌شد؟ شجاعت نه گفتن خیلی بیشتر از بله گفتن است.

من انتظار صداقت و انجام وعده‌ها را داشتم. چیز عجیبی نخواسته‌ایم. یک قانون اساسی داریم آن را اجرا کند و هرگاه به او خرده گرفتند به همان استناد کند. وظیفه قوه مجریه حفاظت از قانون اساسی است. نه اینکه مثل یک ورق پاره دور انداخته شود. وضعیت را که می‌بینیم انگار که قرار است هیچ خبر خوشی به ما نرسد، هرروز یک خبر دردناک می‌رسد. هر روز خبر قتل در کشورمان، چه بر سر جامعه ما آمده است؟

■ **آقای صالحی زمانی که انتخاب شدند گفتند به گفت‌وگو و تعامل در حل امور باور دارند. آیا واقعا اینطور بوده؟**

نه! گفت‌وگویی نبود، باید بگوییم گفت و شنود. یعنی هیچ حرفی نمی‌زد. باور کنید یکبار ۱۵ دقیقه تنها من را نگاه کرد و گوش داد، یک کلمه هم حرف نزد. این آقای سلگی هم همان‌طور است. وقتی برای کتاب‌ها می‌رفتم سریع پذیرایی شروع می‌شد و مودبانه گوش می‌دادند اما کاش سرم داد می‌زدند. آدم‌هایی آنجا هستند که می‌ترسند اگر از کتابی دفاع کنند برایش حرف درآورند.

در ارشاد آدم‌هایی هستند که کتاب را کپی می‌کنند. همین کتاب آینه‌های روبه‌روی بیضایی توسط چندین موسسه دانلود شد. کتابی که دانلود شده از ارشاد بیرون رفته. چون ما دو نسخه داشتیم یک نسخه دست ارشاد بود و یکی دیگر دست ما. نسخه‌ای که دانلود شده و علامتی که دارد همان است که به ارشاد ارسال شده. قبلا هم همین اتفاق افتاده. برای یکی از کتاب‌های پرفروش ما.

همه چیز سلیقه‌ای است. ممکن است کسی که در تئاتر فعالیت می‌کند با فردی که در اداره کتاب مسوول است عقایدشان متفاوت باشد. ممکن است بگویند کمی هم روی ناشر پررو را کم کنیم. یکی از نویسنده‌های ما که برای کتابش به ارشاد رفته بود، یکی از مسوولان به او گفته به کتاب قبلی‌ات که مجوز دادیم دیگه چه می‌خواهی؟ برو.

کسی می‌گفت مملکت به چه چیزی نیاز دارد؟ گفتم تولید در هر زمینه‌ای. تولید به چه چیزی نیاز دارد؟ فرهنگ. بسیاری از صنعت‌ها از طریق فرهنگ در دنیا رشد کرده‌اند. می‌دانید کتاب‌های ژول‌ورن چقدر در تغییرات فنی دنیا تاثیر داشته. یا فیلم‌هایی که اسپیلبرگ ساخته است.

در سال‌های قبل کارهایی برای تشویق مردم به کتاب‌خوانی انجام شده، مثلا افتتاح باغ کتاب.

باغ کتاب خیانت بزرگی در حق نشر است! کاش اجازه می‌دادند در شکل دیگری مثلا تعاونی پخش با کمک تعاونی ناشران جریان بزرگی شکل می‌گرفت. اینها هستند که نشر را زنده نگه داشته‌اند. سال اول که ناشر شدم تمام کتاب‌ها را پخش از ما می‌خرید و سه ماهه هم پولش را می‌داد. حالا از ۵۰۰ تا کتاب اول پولی نمی‌دهد و باقی را ظرف هشت ما تا یکسال می‌دهد.

من هیچوقت به نمایشگاه‌های کتاب شهرستان نمی‌روم. هم تجربه اثبات کرده و هم به‌طور مستقیم بچه‌های کتاب‌فروش شهرستان به ما گفتند وقتی شما کتاب را با ۴۰ درصد تخفیف می‌فروشید، ما دیگر در کتاب‌فروشی‌ها مربا می‌فروشیم چون تا مدت‌ها کسی کتاب نمی‌خرد. هرچند تصمیم فردی است و من نتوانستم اتحادیه را قانع کنم که اعلام کنید نمایشگاه‌های شهرستان، کتاب‌فروشی‌های شهرستان را ورشکست می‌کند. حالا شهرداری با پول بیت‌المال چیزی ساخته که تمام کتاب‌فروشی‌های شهر را نابود کرده است. از جلوی دانشگاه رد شوید و ببینید چقدر خلوت است. اوایل انقلاب آدم نمی‌توانست از آنجا رد شود، در موج جمعیت گیر می‌کرد.

■ **باغ کتاب را به عنوان یک پاتوق فرهنگی قبول ندارید؟**

من ده سال پیش یک پاتوق فرهنگی بالای سینمای ایران راه انداختم. در آنجا ۱۲ هزار جلد کتاب برای عرضه داشتیم و ۴ هزار کتاب برای واخوانی. چند صندلی و میز برای خواندن کتاب، یک سماور و چند استکان چای. جوان‌ها را برای خواندن کتاب دعوت می‌کردیم. همه چیز هم رایگان بود. اسمش را هم گذاشتیم «یک کتاب، یک صندلی، یک فنجان چای.»

می‌دانید چه شد؟ گفتند می‌بندیش یا بیاییم ببندیمش! برای اینکه جوان‌ها می‌آمدند می‌نشستند به صحبت یک فیلسوف یا یک هنرمند گوش می‌دادند. استقبال زیادی می‌شد در حدی که صندلی کم می‌آمد. برای اینکه حرفی هم پیش نیاید دختر و پسرها را جدا کردیم اما همین هم تحمل نشد.

وقتی من را گرفتند و بردند گفتند ما دوست نداریم شما برنامه فرهنگی اجرا کنید. گفتم مشکل شماست. شما دوست دارید جوان‌ها بروند کافه توت‌فرنگی بعد هم به آنها بگویید چرا موهایت بیرون است و چرا یقه‌ات این شکلی است. اینجا اما یاد می‌گیرند و شما با این مشکل دارید. شب آخر سیمین بهبهانی و مجابی آمده بودند. اخطار دادند که باید تعطیلش کنی. ۲۷ میلیون ضرر کردم؛ ۱۰ سال پیش. تجربه خوبی نبود.

■ **به وزارت آقای صالحی امید دارید؟**

وقتی آقای صالحی وزیر شد فهمیدم قرار نیست هیچ اتفاقی در حوزه نشر بیفتد. از معاونت ایشان معلوم بود. برای آدم شیرینی و میوه می‌آورد و تا دم در بدرقه‌ات می‌کرد اما هیچ کار دیگری نمی‌کرد. هیچ کاری.